

See discussions, stats, and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/282182309>

تحلیلی بر سیاست کلان آمریکا در خاورمیانه و منافع ایران

Article · April 2015

CITATIONS

0

READS

170

1 author:



[Ezzatollah Hemmati](#)

University of Tehran

1 PUBLICATION **0** CITATIONS

SEE PROFILE



استراتژی کلان آمریکا و منافع ملی ج.ا. ایران در عصر سرنوشت

مهار چین و روسیه و کاهش مسئولیت در خاورمیانه



مکاهی راهبردی

عزت الله همتی

۲۵ آبانماه ۱۳۹۳

در این نوشتار ضمن مرور جهت گیری سیاست خارجی کلان آمریکا طی دوده گذشته و جابجایی اولویتی (Shift of Priorities) که برای آن کشور ایجاد شده است، بویژه تمرکز بر شرق و مهار و کنترل چین در قالب استراتژی Pivot to Asia و نیز تحولاتی که در روابط روسیه با غرب پیش آمده است (از جمله بحران اوکراین) و نیز بحرانهای خاورمیانه اعم از خیزش و قدرت گیری اسلام گریان افراطی و نیز تحولات انرژی (بحث شل گاز و کاهش قیمت نفت)، نتیجه گیری شده است که آمریکا در شرایط نوین بین المللی اولاً تمرکز راهبردی خود را بر چین نهاده است و ثانیاً در پی آنست که روسیه را با کمک اروپایی ها در تاروپود بحران و تحریم نگه دارد و ثالثاً بدنبال کاهش مسئولیت ها در خاورمیانه است.

از اینرو منافع و امنیت ملی ایران اقتضا می نماید آمریکا را برای کنده شدن از خاورمیانه تشویق و کمک نماید. کاهش حضور و مسئولیت آمریکا در خاورمیانه، از طریق رفع یا کاهش بحران در مناسبات با ایران تسریع بخشیده می شود. لذا ایران در جهت تعمیق و استحکام منافع و اهداف ملی و منطقه ای باید در سیاستی چندوجهی، ضمن رفع بحران با آمریکا و اروپا، با چین و روسیه نیز همکاری نزدیکی داشته باشد. در پس این تحولات، ایران در فرصتی کم بدیل و تاریخی که از زمان شاه عباس کبیر کمتر فراهم بوده است، توان توسعه نفوذ در سرتاسر خاورمیانه و خلیج فارس را داشته و نظام اقتصادی خود را برای پیشبرد منافع منطقه ای سامان خواهد بخشید.

استراتژی کلان آمریکا و منافع ملی ایران

مهار چین و روسیه و کاهش مسئولیت در خاورمیانه

در این نوشته برآنیم که ضمن مرور سیاستهای کلان آمریکا بعد از جنگ سرد، اهداف آتی آنرا در میانه دهه دوم قرن بیست و یکم کنکاش کرده و جهت گیری منافع و امنیت ملی ایران را ترسیم کنیم.

=====

با فروپاشی شوروی، فرصتهای نوین و خارق العاده ای برای ابرقدرت غرب یعنی آمریکا فراهم شد. آمریکا در این زمان برآن شد که از خلاء بوجود آمده نهایت استفاده را کرده و هژمونی جهانی خود را تثبیت نماید. در دوره گذار یلستین، و متأثر از نگاه خوشبینانه و غرب گرایانه او، نفوذ آمریکا در محیط پیرامونی روسیه روبه گسترش نهاد. هدف آمریکا در این دوره تضعیف بیش از اندازه روسیه از همه ابعاد و جذب کشورهای پیرامون روسیه در حلقه ناتو و آمریکا بود. که تاحدودی موفق شد. پی گیری سپر دفاع موشکی و استقرار آن در کشورهای اروپایی عملاً امنیت روسیه را به چالش کشید. با روی کار آمدن پوتین ملی گرا، فضا دگرگون شد. پوتین در دور دوم ریاست جمهوری نگاه هژمونیک آمریکا را برنتابیده و تلاش کرد تا جاییکه می تواند مانع از توسعه طلبی و انحصار گری آمریکا شود. بحران اکراین و انضمام کریمه به روسیه را باید سرفصل نوین چالش روسیه برای آمریکا دانست.

اما واقع آن است که روسیه به لحاظ اقتصادی، متکی به نفت و گاز است و ضعف مزمن پایه های صنعتی و اقتصادی آنرا با مشکلات فراوانی مواجه ساخته است. اقدام آمریکا و اروپا برای تحریم روسیه، آن کشور را در شرایط سختی قرار داده است. روسیه به ناچار در دومسیر هدایت شده است. نخست آنکه در مسیری رقابت آمیز گرفتار آمده که هم فشار اقتصادی را باید تحمل نماید

و هم در ورطه رقابت نظامی و مآلا افزایش هزینه های مربوطه در غلطد. دوم آنکه به ناچار روبه شرق آورده و بیش از پیش به چین نزدیک شود که البته وابسته خواهد شد.

اندیشمندان روابط بین الملل آمریکا سالها بود که بر این محور قلم می فرسودند که نظم نوین جهانی به رهبری تنها ابرقدرت جهان، آمریکا، باید شکل گیرد. اما تجربه یک دهه گذشته (بویژه بحران عراق و افغانستان و القاعده) ثابت کرد که تنها هژمون بودن نه از عهده آمریکا برمی آید و نه بار مسئولیت و هزینه های سرسام آور آنرا آمریکا تواند بردوش کشد. نگاه اوباما به همکاری بین المللی و چندجانبه گرایی و دوری از رهیافت یکجانبه گرایی بوش، ناشی از این شرایط بود.

دهه اول قرن بیستم اما شاهد سربر آوردن چین بعنوان قدرتی اقتصادی بود. نیمه اول دهه دوم نیز گرایشات قدرت مآبانه چین از پس قدرت شگرف اقتصادی، اندیشمندان آمریکا را متوجه حضور و سایه سنگین چین نمود. اینک بر همه آشکار است که تنها کشوری که توان هموردی با آمریکا را در آینده نزدیک دارد کشور چین است. چین هم مختصات طبیعی و جمعیتی را دارد و هم پشتوانه فرهنگی. هم توان روز افزون اقتصادی و تکنولوژیک را دارد و هم اندیشه وایدئولوژی کافی برای سربر آوردن.

بی شک چین توان تاثیرگذاری جهانی آمریکا را نخواهد داشت و نتواند جای آمریکا را اشغال نماید اما به یقین شانه به شانه آمریکا زده و قدرتی است که توان کنترل و کند کردن سیاستهای یکجانبه آمریکا را خواهد داشت.

سیاست نوین آمریکا به رهبری اوباما با عنوان چرخش به آسیا یا *Pivot to Asia* حکایت از درک عمیق آمریکا از توان هموردطلبی چین دارد.

آمریکا در عصر نوین که با کشف منابع فسیلی انرژی هنگفت، بسوی استقلال انرژی پیش می رود، ناگزیر است اهداف و اولویتهای سنتی سیاست خارجی خود را متحول سازد.

آمریکا دیگر روسیه را قدرتی در حد خود فرض نکرده و تلاش می کند با کمک متحدان اروپایی آنرا در گرداب و تار بحرانهای پیرامونی همچون اکراین گرفتار نماید. اما هدف اصلی بی شک چین خواهد بود.

در همین راستا وابستگی های اقتصادی و استراتژیک آمریکا به خاورمیانه اندک اندک کاهش خواهد یافت. طی بیش از نیم قرن، انرژی نقش اصلی را در حضور پررنگ آمریکا در خاورمیانه داشت اما اکنون چنین نیازی در مسیر رفع شدن است. اگرچه کاهش اخیر قیمت نفت، می تواند هزینه سرمایه گذاری آمریکا در منابع فسیلی را بالا برد اما به لحاظ راهبردی آمریکا مسیر خود را خواهد پیمود و در راستای منافع بلند مدت خود، اجازه تداوم کاهش قیمت نفت را نخواهد داد.

قابل ارزیابی است که درمیان و طولانی مدت، بحران القاعده و داعش و بطور کل خاورمیانه جایگاه درجه اول خود را در اولویت بندی استراتژی آمریکا از دست خواهد داد و در مقابل بار اصلی آن بر دوش متحدان اروپایی خواهد افتاد. چراکه از دیدگاه آمریکا، این موضوع خطر نزدیکتری برای اروپاست و اروپا باید سهم خود را بیشتر ادا نماید. علاوه بر آن آمریکا نیازمند تجمیع نیروها و توان خود برای کنترل و مهار چین است. تصمیم آمریکا برای انتقال بخش مهمی از توان نیروی دریایی خود از غرب به شرق حاکی از این راهبرد است. اما در کوتاه مدت دولت اوباما از موضوع داعش برای درخشان کردن کارنامه خود و رفع ناکامی های سیاسی خود در قبال رقبای جمهوریخواه بهره برداری خواهد نمود.

در چنین معادله ای، آمریکا تلاش خواهد کرد بحران های مزمن منطقه ای را یا حل نماید و یا درگیری و نقش پررنگ خود را در آنها کمرنگ نماید تا تمرکز خود را برچین بنهد. حل بحران روابط با کوبا بازتاب عملی سیاست نوین آمریکاست. آمریکا از این طریق هم به یک بحران فرسوده و فرساینده پایان داد و هم پیشاپیش زمینه های سوء استفاده رقیبانی چون چین و روسیه را در محیط امنیتی خود از بین می برد. لذا چنین ارزیابی می شود که با تداوم این روند، آمریکا تلاش خواهد کرد در سایر کشورهای آمریکای لاتین نیز رویه ای مسالمت جویانه اختیار کرده و اختلافات خود را با این کشورها کاهش دهد. اینک که روابط با کوبا بعنوان رهبریر مبارزه با امپریالیسم روبه بهبود نهاده است، تکلیف سایر کشورهای چپگرا که دنباله رو کوبا بودند روشنتر می شود. از این پس حربه و شعار مبارزه با امپریالیسم رنگ باخته و آمریکا نیز از سیاستهای تهاجمی دوری خواهد کرد. به نظر میرسد از این پس اولویت آمریکا بیش از آنکه دموکراسی و شعارهای لیبرالی باشد، آرام کردن فضای امنیتی آمریکای لاتین بدون توجه به نوع حکومتها باشد. در واقع رهیافت آرمانگرایی جای خود را به رهیافت واقعگرایی خواهد داد.

همانگونه که پیش از این اشارت رفت، آمریکا از این پس در پی حل بحرانهای منطقه ای مزمن و یا از اولویت انداختن آنها و در مقابل توجه و تمرکز بر چین خواهد بود. لذا موضوع بحران روابط با ایران نیز در این مقوله قابل بحث خواهد بود.

فارغ از نگاه خاص سازش کارانه نرم اوباما به مسائل جهانی در قیاس با رقبای جمهوریخواه و منافع حزبی او در دستاوردهای دیپلماتیک، از دیدگاه راهبردی نیز اگر نگاهی عمیق افکنده شود، آمریکا در مسیر رقابت با چین ناچار به حل سایر بحرانهاست. در واقع منافع عمیق آمریکا در پس حل بحران ایران است. اگرچه موانع عظیمی همچون لابی قدرتمند صهیونیست ها و نیز اعراب منطقه در میان است. اما اگر فضایی ایجاد شود، ترجیح آمریکا در حل بحرانهای خاورمیانه و حتی المقدور دور ماندن از این بحرانهاست. تقویت حضور فرانسه و بویژه بریتانیا در کشورهای حوزه خلیج فارس و حضور مجدد دائمی بریتانیا در بحرین نشانه های افزایش حضور اروپا و کاهش مسئولیت آمریکا خواهد بود. بمب گذاری در فرانسه و تهدیدات در بلژیک و سایر کشورهای اروپایی، روند تمرکز توجه اروپا به خاورمیانه را تسریع خواهد بخشید و فرصتی برای آمریکا برای انتقال مسئولیت هاست. خاورمیانه در آینده در ثقل سیاست کلان آمریکا نخواهد بود بلکه همچون سایر مناطق جهان عرصه ای برای همافزایی با چین خواهد بود. اگر باور داشته باشیم که با کم شدن وابستگی آمریکا به انرژی خاورمیانه، چین و سایرین کماکان به خاورمیانه وابسته خواهند بود، لذا این نتیجه به دست می آید که اندک اندک خاورمیانه به ابزاری برای فشار بر چین تبدیل خواهد شد. در واقع حفظ امنیت و ثبات خاورمیانه لزوماً نمی تواند در اولویت منافع آمریکا باشد.

حل بحران روابط با ایران مهمترین قدم در کنده شدن آمریکا از منطقه است و شرایط را برای دور شدن آبرومندان آن و توجه افزوتنش بر شرق آسیا هموار می نماید.

در چنین وضعیتی و شرایطی، منافع ایران در شرایط حساس تاریخی قرار گرفته است. ایران می تواند بادرک ژرف و تحلیل عمیق روندها، شرایط را به نفع خود رقم بزند. ایران در شرایطی است که باید آمریکا را برای کندن از منطقه یاری داده و شرایط خروج آنرا هموار نماید. ایران خود مانع اصلی کم شدن حضور آمریکا است. اگر بحران روابط با آمریکا کنترل و رفع گردد نه تنها مسیر رفتن

آمریکا هموار می شود بلکه ایران فرصتی تاریخی می یابد تا اهداف تاریخی خود را جامه عمل پوشاند.

شرایط را می توان تا حدودی به دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی شبیه دانست که بریتانیا پس از قرنهای از منطقه خارج شد و ایران فرصت یافت حاکمیت خود را بر جزایر سه گانه تحکیم بخشد.

در صورت حل بحران در مناسبات ایران با آمریکا، فرصتی کم بدیل برای کشورمان هموار می شود که نفوذ عمیق خود را در منطقه و شامات تعمیق بخشیده و تا کرانه های مدیترانه را در نوردد. کشورهای حوزه خلیج فارس بشدت از خروج آمریکا نگرانند و تلاش بسیار می نمایند آمریکا را نگهدارند اما روند نزدیکی عاجزانه آنها به فرانسه و بریتانیا و اعطای پایگاههای دریایی با تامین کل هزینه ها، حاکی از درک آنها از شرایط آتی و ترس از سازش آمریکا با ایران و خروج تدریجی اش از منطقه است.

بی تردید حل بحران مناسبات ایران و آمریکا به معنای متحد شدن ایندو کشور نیست. همچنانکه رفع بحران در روابط آمریکا با ویتنام منجر به اتحاد آندو نشد. اما بی شک شرایط را برای دوطرف برای پیگیری منافع خود بدون چالش مستقیم هموار می نماید.

در این برهه حساس تاریخی که خاورمیانه در تب و تاب است و دوره گذار از قشری گری به عقلانیت را طی می کند، ایران نیازمند سیاست خارجی بدون تنش و رفع تنگنا و تحریم است. لذا سیاست خارجی ایران عندالزوم باید چندجانبه و چندوجهی باشد.

هدف نخست و ملی ایران در شرایط حاضر بسط نفوذ و تقویت و تعمیق حضور موثر در منطقه و برجای نشاندن رقبای منطقه ای که خصومتی تاریخی دارند می باشد. برای رسیدن بدین هدف که شرایط آن از زمان شاه عباس صفوی تا کنون مهیا نبوده است، باید عمیق و ژرف اندیشید و عمل کرد. بی تردید ایران در شرایطی می تواند بدین اهداف برسد که اوضاع راحت کنترل داشته و از تنش و درگیری جلوگیری نماید. به بیان دیگر، در پس حل بحران هسته ای و مناسبات با غرب، ایران بخاطر پتانسیل های فراوان موجود، قدرت بلامنازع منطقه خواهد شد. لذا طبیعی است که سایر بازیگران منطقه ای بدنبال ایجاد مانع و تنش و تجدیدنظرطلبی باشند. دخالت احساسی سعودی در یمن و فشار اعراب و سایر کشورها منطقه بر آمریکا و تلاش برای کشاندن سایر بازیگران بین المللی

همچون فرانسه به منطقه و حتی تلاشهای نوین ترکیه و سعودی برای فشار بر دولت سوریه و حمایت از شورشی ها، همگی ناشی از سیاست واکنشی آنان و ترس از واقعیت های فرداست. ایران در چنین وضعیتی نیازمند استراتژی مقابل یعنی آرام کردن منطقه دارد. در واقع آرامش در منطقه جاده هموار بازیگری ایران است و تنش و بحران مانع و دست انداز مسیر است.

رفع تحریم و تنگنا و انزوای بین المللی و همدلی داخلی از یکسو و گسترش رایزنی با همه جوانب بین المللی از سوی دیگر اهمیتی والا دارد. ایران ضمن استفاده از فرصت کاهش خصومت آمریکا و کمک به کاهش تعلق آن به خاورمیانه، باید روابط خود را با اروپا و روسیه و چین نیز تعمیق بخشد.

رقبای منطقه ای تلاش بلیغی خواهند کرد که بجای آمریکا، منافع خود را با سایر بازیگران بویژه اروپاییان و روسیه و چین گره بزنند. وابستگی چین به انرژی خلیج فارس و نگاه غیرایدئولوژیک چین به سایر حکومتها، فرصتی بی بدیل برای امرای و سلاطین عرب بوجود آورده است. مرور رفت آمدهای سطح بالای اعراب و چینی ها این پیام را میدهد که زمینه های همگرایی و اتحاد آنها در آینده بشدت هموار است. ضمن اینکه روسیه نیز هیچ محدودیت راهبردی و ایدئولوژیک برای همگرایی با اعراب ندارد. بالاتر از آن روند نزدیکی روسیه به ترکیه علیرغم اختلاف نظر عمیق در مورد سوریه جالب توجه می نماید. سفر پوتین به ترکیه خود نشانه بود.

گوئیا تاریخ تکرار می شود. ایران همچون دوران شاه عباس نیازمند همکاری با قدرتهای فرامنطقه ای برای تامین منافع خود است. ایران برای مقابله با دشمن مشترکی همچون جریانات تکفیری که پیاده نظام اعراب و حتی ترکیه اند، نیازمند همکاری با غرب و روسیه و چین است. ایران باید هشیارانه فرصت همگرایی رقبای منطقه ای خود را با اروپا و روسیه و چین فراهم نکند و خود پیشاپیش روابط خود را با آن سه قطب مستحکم نماید.

چین نه تنها قدرتی شگرف برای تامین نیازمندیهای همه گونه ایران است بلکه بازاری بسیار وسیع برای کالاهای سنتی ایران از جمله فرش و خاویار و پسته و خشکبار و صنایع دستی است. ضمن اینکه مهمترین مشتری نفت و گاز می می باشد. اگر ایران روابط خود را با چین مستحکم کرده و از تردید و اتهام و بدبینی دور کند، نیاز چندان به غربی ها نخواهد داشت. روسیه نیز قدرتی نظامی و سیاسی

است که بیش از آنکه بدنبال حمایت ایجابی آن باشیم باید بدنبال ممانعت از ظرفیت سلبی آن باشیم. روسیه را باید همراه داشت تا برای اهداف ملی ایران مانع نشود.

تمرکز آمریکا بر چین و تا حدودی روسیه، ایران را از دایره خصومت دور کرده و زمینه را برای بازیگری ایران آماده می کند. همانگونه که قبلا اشارت رفت دیپلماسی چندجانبه غیرتنش آمیز بین المللی در کنار پیگیری جدی اهداف منطقه ای با بهره گیری از نیروهای فرمانطقه ای باید سرلوحه سیاست خارجی کشورمان باشد.

نتیجه گیری:

- همانگونه که هنری کیسینجر در کتاب جدید خود با عنوان نظم جهانی ابراز داشته است، جهان در حال گذار است و نظم وستفاليا در حال فروپاشی است. در نظم جدید چین و روسیه و خاورمیانه و شرق دنبال جای خود می گردند که در نظم وستفاليا تعریف نشده است.
- چین با روندی که در پیش دارد طی دهه آینده از لحاظ اقتصادی از آمریکا پیش خواهد افتاد. این موضوع از چشم آمریکا دور نمانده و لذا برای آن برنامه ریزی می نماید. آمریکا تلاش دارد از طریق سیاست تمرکز بر شرق، ائتلافی از متحدان خود را گرداگرد چین فراهم آورد تا اگر از لحاظ اقتصادی از چین عقب ماند از سایر جوانب آنرا مهار نماید.
- سربر آوردن قدرتهای نوظهوری همچون چین افول نسبی آمریکا را نیز به همراه داشته است. ضمن اینکه چالشهای نوینی در عرصه بین المللی ایجاد شده که آمریکا به تنهای قادر به مدیریت و حل آنها نیست.
- کشف شل گاز تحولی ژئواستراتژیک بر سیاست جهان دارد. در آینده ای نزدیک آمریکا از انرژی خاورمیانه بی نیاز شده و صادرکننده خواهد شد. این موضوع سیاست آمریکا در منطقه را دچار تحول می کند. از آن پس امنیت و ثبات خاورمیانه اهمیتی والاتر برای سایر قدرتها از جمله اروپا، چین و ژاپن که کماکان نیازمند انرژی هستند، خواهد داشت. و آمریکا نقشی ثانوی ایفا خواهد کرد.
- آمریکا نیازمند برون رفتی آبرومندانه از خاورمیانه و تمرکز بر شرق است. ایران و موضوع آن، تاکنون مانعی اصلی در خروج آمریکا از منطقه بوده و هست. لذا حل مشکلات روابط خارجی ایران با آمریکا و غرب هموار کننده مسیر آمریکا و از اولویت اول افتادن خاورمیانه

در سیاست خارجی آمریکا خواهد شد. تحولی که زمینه ظهور ایران قدرتمند را فراهم می آورد. ایرانی که در نظام جهانی جایگاهی تعریف شده دارد و روابطی عادی با جهان خواهد داشت.

- ایران با درک این تحولات و ظرفیت های فراوان انباشتی، توان ایفای نقشی فعال در عرصه منطقه دارد. بالفعل شدن این ظرفیت نه سلبی بلکه ایجابی است. رقبا و مخالفان ظهور ایران قدرتمند از تمام توان سلبی خود برای به بحران کشاندن منطقه و بالابردن تنش ها بهره می گیرند بدان هدف که هم آمریکا را کماکان پایبند منطقه کنند تا ایران را مهار کند و هم توانایی و ظرفیت ایران را تحلیل برند.
- ایران سه راهبرد اصلی را نباید از نظر دور بدارد: ۱- حل بحران در روابط خارجی با غرب ۲- تقویت و تعمیق روابط با چین و روسیه ۳- حذرکردن از تنش در منطقه و تلاش برای آرام کردن اوضاع
- روشن است که مخالفان و رقبای ایران، به دقت اوضاع را تحلیل کرده و اساسا برای جلوگیری کردن از برآوردن سه هدف فوق برنامه ریزی می کنند. آنان هم در مسیر حل بحران روابط خارجی ایران از جمله هسته ای، سنگ اندازی می کنند و هم با دمیدن بر آتش بحران و تنش در منطقه از جمله عراق و سوریه و لبنان و یمن و تشدید ایران و شیعه هراسی تلاش دارند ایران را وادار به ماجراجویی و مآلا ممانعت از روند قدرت گیری آن کنند.
- به اندازی که راهبرد ایران با کشورهای که از قدرت گیری ایران هراسناکند متفاوت باشد، ایران می تواند برای نقش پررنگ آینده خود امیدوار باشد. به بیان دیگر، اگر دیگران از قدرت ایران هراسناکند و فریاد برآورده اند، ایران باید آرامش خود را حفظ کرده و در راستای بهبود چهره صلح طلب و آرامش طلب خود در صحنه جهانی، مسیر موجود ظهور خود را ایمن نگهدارد. ایران نباید اسیر بازی هراس افکنی و نفرت افکنی رقبا شود. اگر آنان از ترس جیغ و فریاد سرداده و کمک می طلبند، ایران باید با حفظ آرامش از هر گونه اقدام تحریک آمیز که بهانه ای برای خدشه دار کردن ظهور ایران خواهد بود، پرهیز نماید.

پژوهشگر روابط بین الملل